

کارنامه

صاحبه امتیاز: سازمان مردم نهاد سپادیا

مدیر مسئول: امین افرلو

سر دبیر: محمد حسین بلوچی سیرجان

نویسندگان: رضا امیرخان- امین افرلو- محمد حسین بلوچی سیرجان

حسین خراسانی- نیما شیروانیان- سید علی طبعی- سید پورا طباطبایی

صنم گودمن

شاعر: مرحوم استاد قیصر امین پور

کاریکاتورست: شهاب الدین گودزی

مترجم: لیلیا جهرمی

به یاد استاد

سراپا اگر زرد و پژمرده‌ایم

چو گل‌دان خالی لب پنجره

اگر داغ دل بود ما دیده‌ایم

اگر دل دلیل است آورده‌ایم

اگر دشمنی دشمنان، گردنیم

گواهی بخواید اینک گواه

دلی سربلند و سری سر به زیر

ننه مقاله

همه چیز همه سوال

نمی دانم وقتی می خواهم مطلبی با عنوان ته مقاله بنویسم، باید چه بنویسم

یا اینکه چگونه باید بنویسم. ولی خوب می دانم که باید بنویسم. تصمیم

گرفتم در این شماره - که البته نخستین شماره ای است که به عنوان مدیر

مسئول در اینجا می نویسم- کمی درد و دل کنم. کمی دربارہ ی نشریه

بگویم و کمی هم گلایه کنم. اول گلایه می کنم، از آنهایی که درخواست های

چندین و چندبارۀ بنده را دربارہ ی دعوت به همکاری در نشریه دیدند و

می توانستند کمکی بکنند و نکردند. به هر حال با کمک همان افراد اندکی

که اعلام همکاری کردند و نامشان در کارنامه هم آمده موفق شدیم این چند

صفحه را آماده کنیم. می دانیم که این چند صفحه کم و کاست های بسیاری

دارد؛ ولی از همهٔ شما برای رفع آنها دعوت به همکاری می کنیم. برای

انتخاب یک نام و نشان (لوگو) مناسب هم با گوش باز آمادۀ شنیدن

پیشنهادهای شما هستیم.

نشانی رایانامۀ ما:

sampadia.mag@gmail.com

حرکت قطره رو صفحهٔ جیران

همیشه ملکی کلیمه‌ی و نیه‌ها شیروه‌انیا

نوشته ای که می بینید چکیده ای است از مقاله علمی دوتن از دانش آموزگان سپاد. لازم به ذکر است که این دو تن با اراده کار خود در همایش دانش آموزی انجمن فیزیک ایران موفق شدند معتبرترین جایزه این انجمن یعنی جایزه روزبه را از آن خود کنند.

وینامین نژ و آبدارخانه

آن سازمان ملی، آن نهاد عالی، آن دیگ مغزهای جوشان، پرورش استعدادهای درخشان، در بعضی نسخ تیزهوشان، آن آرمان شهر و خلافت آباد، به اختصار سپاد -دامت برکاته-

گویند به مثال کارخانه ای بود که استعدادها را پس از طی مراحل، پرورش می داد و آموزش، درخشان تحویل می داد و خروشان، همچون قرص ویتامین ث جوشان.

همگان از او در شگفت بودند از جهت مقامات و کرامات. گویند نشانش مانند میدانی بود که پیکان ها (!) از آن بیرون زده به قصد آقصی نقاط گیتی، علی الخصوص بلاد غربی. بدین سبب عده ای به گرد آمده، صرفاً جهت خوشی و خنده، آن را نیک منحل ساختند.

نقل است روزی همان عده، به جهت کمبود جا و از قضای آمده، برای خالی نبودن عریضه، و آکشن ساختن قضیه، ساختمان چهار خانه اش را گرفتند، تابلویش برکنند و نامش «معاونت پرورشی» نهادند. از جمعیت یک صد تنی اش، سی تن به نیت «سی مرغ» نگاه داشته، با الباقی به رسم این روزگار «قطع همکاری» نمودند. اتاقی سه در چهار و از تهی سرشار، که تنها به گوشه ای فتاده بود سپاد نامیدند-رویم به دیوار-.جمعیت به تحیر کف کردند، و ماندند در حکمت، و دلیل این حرکت. به آنان گفته شد سجده آورید و شکر ایزد گویند که هنر آن بود، که مهمانید در بزم این اتاق که قصد این بود، که تابلو یتان را سردر «آبدارخانه» بگوییم. نقل است آن سی تن به جماعت، شکر ایزد گفتند و نعمت، به سبب فرج بعد از شدت، و رحمت، پس از نمودن قدرت.

سرمقاله

سهل و پیل

تا دیروز که می گفتند تو سر پیازی یا تهش؟ می گفتم چه فرقی

می کند؟! هر دو را دور می اندازند!! و حال کواکب هم که

آشکارم نکرد در این ورطه گرفتار خواهم شد که دوست

شاعرم علیرضا، گفته است:

ما درس خواندیم و کسی دیگر است شاه

پس هر که غرقه گشت در این ورطه خر شدست



باری، سرتان را درد نیاورم که مردم نگویند شرم باد این پیر را. اما از این جریانات که بگذریم باید بگویم گروه جدیداً روی کار آمدۀ نشریه سپادیا همواره در سعی و تلاش اند تا شماره به شماره پیشرفت کنند اما:

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟

این سؤال دو وجه دارد. اول اینکه اگر عاقل این کار را کرده است پس حتماً سودی در این کار است که در قدیم نفهمیده اند و برایشان سؤال شده! اما وجه دوم این است که عاقل نمی دانسته که این کار پشیمانی می آورد و این کار را صرفاً برای کسب تجربه کرده است و اکنون می داند که این کار پشیمانی می آورد. پس یا باید کارش را بهبود بخشد و یا آن را رها کند. و این قصه حکایت ماست، که با کمک شما به بهبود می اندیشیم و نه رها کردن این کار. از اینکه این جمله کلیشه ای را می نویسم ناراحتم اما باید نوشت که:

دیگته نانوشته غلط ندارد

سخن دیگر اینکه بی شباهت بودن این نوشته به سرمقاله به دلیل استفاده از شیوه هیجان ناگهانی یا به قول دوستان غربزده شیوه سوپرایزینگ است که سرمقاله را پویاتر و خواندنی تر می کند. به هر حال از قدیم گفته اند:

دیگران کاشتند و ما خوردیم

ما بکاریم و دیگران بخورند

نشریه رسمی سازمان مردم نهاد سپادیا

هشتم آبانماه ۸۹

سازمان مردم نهاد سپادیا

حرف اول

همیشه پوریا طباطبایی

شاید خاطره باشد اما

سپار،

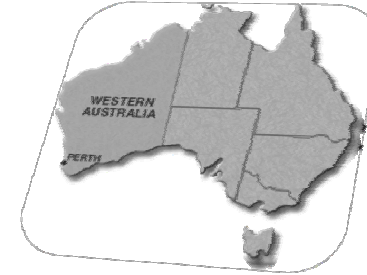
ریگر،

نیست.

چه کسی اهمیت می دهد؟ ما که خرمان از پل گذشت! باقی اش خاطره و افسانه است؛ افسانه های دور و دراز؛ افسانه ی بزرگی ها و سروری ها؛ داستان سمنارها و زیر دریایی ها و خودروهای دست ساز؛ خاطره ی خوش دبیبران مدبّر و از جنس خودمان، که حالا در دانشگاه بیشتر یادشان می افتیم. این همه افسانه را به چند می خرنند؟ اصلاً به ما چه ربطی دارد؟! ما، که بودیم تا بود؛ حالا که رفتیم، بودش نبود می شود و می رود پی کارش؛ هر چند که از پیش ترها هم به مویی بند بود. دست کم اما نامی بود؛ ظاهری بود؛ حالا اما نابود می شود؛ گویی که هیچ وقت نبوده. ولی به ما چه ربطی دارد؟! درس مان را خواندیم و رفتیم و دیگران هم می خوانند و می روند. ما را چه به مسائل اداری و سازمانی؟! اصلاً خودمان مشکل داشتیم! از درون معیوب بود؛ ماجرای رفت و آمدهای مدیریتی درون ماجرا، آن که می رفت و گروهش می ماند و دیگری که گروهش می رفت و خودش می ماند، همه و همه نوید نابودی را می داد. ولی باز هم به ما ربطی ندارد؛ این حس لعنتی به آن افسانه ها را هم چاره ای می کنیم! مثل عاشق زاری که از هر در می شنود که عقل را چاره کند و احساس را کنار بگذارد، ما هم عاقلانه از این بازی مسخره ی چندین و چند ساله بیرون می رویم. تا کی؟! خسته شدیم! تا کی نقل محافل دوستانه ی مان، تاریخ پایان این افسانه باشد، که فرداست یا پس فردا و یا احتمالاً سالهاست که تمام شده؟ تا کی مرگ مغزی این محبوب را ببینیم و دوستان خوش بین، به برگشتش ایمان داشته باشند و عذاب مان دهند؟! تمام شد رفت پی کارش! راحت! دیگر دستگاه های حیات بخشی در کار نیستند! و علائم حیات، رفته؛ نه ساختمانی دارد و نه مهر و امضای رئیسی؛ سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان، منحل شد! همه چیز از آن معاونت پرورشی آموزش و پرورش شد؛ دیگر افسانه ای نیست؛ سپاد دیگر سازمان نیست؛ سپاد دیگر یک معاونت هم نیست؛ سپاد دیگر حتی شاد هم نیست؛ شاید، خاطره باشد اما، با عینک خوش بینی حتی؛ سپاد، دیگر، نیست.

Many of the students, as they are gifted and talented, participate in many national competitions such as national maths, science, English and poetry competitions.

Many students also attend university holiday courses, and courses set up for teenagers, such as the writers festival, national youth science forum, literature festival, mathematic Olympiad, solar car building course, art exhibitions, photography camp, national young leaders day conference. To get into Perth Modern School, students have to take an exam, consisting of five different sections: writing-which involves writing a story, poem, or essay on a picture of phrase given-, comprehension- which involves answering a series of questions about certain reading passages given, maths and science-which involves answering a sum of problem solving question, and patterns, or non-verbal reasoning- which involves finding patterns in a series of symbols and finishing the pattern off. So far, there are 806 students attending Perth Modern.



Perth Modern School is an academically-selective co-educational public high school located in Subiaco, a suburb of Perth, Western Australia.

In 2011, Perth Modern School will become a purely academic selective school, catering for students with high academic ability. The first group of gifted and talented students commenced at Perth Modern School in 2007.

Perth Modern School also runs a specialized music program for students in Years eight to twelve. As well as Music, Perth Modern School offers a specialized ballet course with the Graduate College of Dance.

Perth Modern School runs a number of extra-curricular activities for the students, such as debating club, chess club, book club, homework study, drama club, fencing club and a number of other fun after and before school things to take part in.

All 65 teachers in Perth Modern are of highest qualification, and are obliged to take a test before they begin teaching the students, to make sure they are able to teach gifted and talented students.

نوعه مقاله بالا، مدارس استرالیایی تیزهوشان در نثرو پرت

مدرسه "Modern Perth" یکی از دبیرستانهای دولتی مختلط است که گزینشی است و در محله سایباکو، یکی از محله های حومه پرت، در غرب استرالیا قرار دارد. در سال ۲۰۱۱، این مدرسه صرفاً یک مدرسه علمی گزینشی خواهد شد و برای دانش آموزان با توانایی بالا تدارک دیده خواهد شد. اولین گروه از دانش آموزان تیزهوش و با استعداد در سال ۲۰۰۷ در این مدرسه آغاز به تحصیل کردند.

این مدرسه برای دانش آموزان ۸ تا ۱۲ سال یک برنامه تخصصی موسیقی نیز دارد. موسیقی در این مدرسه به طور تخصصی آموزش داده می شود و رقص باله را نیز آموزش می دهند و در پایان دیلم عالی رقص را هم اعطا می کنند. همچنین این مدرسه برای دانش آموزان تعدادی برنامه آموزشی اضافی نیز دارد مانند انجمن خرد ورزی، باشگاه شطرنج، باشگاه کتاب خوانان، برنامه انجام تکالیف، کلوب تئاتر، کلوب شمشیربازی و سرگرمیهای دیگر که قبل یا بعد از کلاسها می توانند در آنها شرکت کنند.

تمام ۶۵ معلم این مدرسه از عالیترین تحصیل کرده ها هستند و آنها مجبور هستند که قبل از شروع تدریس امتحان بدهند تا اینکه مسئولین، مطمئن شوند که آنها توانایی کافی برای تدریس به بچه های تیزهوش را دارند. همچنین آنها توانایی لازم را برای تدریس به این بچه ها برای شرکت در مسابقات بین

المللی، مانند المپیاد ریاضی، علوم و حتی شعر، دارند.

در ایام تعطیلات، دانشگاه ها دوره هایی را برای جوانان ترتیب می دهند که بسیاری از دانش آموزان در این دوره ها شرکت می کنند. مانند جشنواره نویسندگان، گردهمایی علمی جوانان، جشنواره ادبیات، المپیاد ریاضی، دوره ساخت ماشینهای خورشیدی، نمایشگاه های هنری، اردوی آموزشی مهارت عکاسی و کنفرانس روز ملی جوانان.

برای ورود به چنین مدرسه ای در پرت باید امتحان داد که شامل پنج بخش می باشد:

۱. نوشتن که شامل نوشتن یک داستان، شعر یا مقاله در مورد یک عکس که به همراه یک عبارت می باشد.
۲. درک مطلب که شامل سؤالیهای درباره یک پاراگراف است.
۳. ریاضیات که باید به سؤالا پاسخ داده شود.
۴. علوم که باید به سؤالا پاسخ داده شود.
۵. استدلالهای عملیاتی شامل درست کردن مدلهایی که یافته ها را در آن مدلها به اثبات می رساند.

تا کنون ۸۰۶ دانش آموز در این مدرسه حضور داشته اند.

افتخارات سمیاد

زاده شدن به تاریخ بیست و هفتم اردیبهشت ماه ۵۲ هجری شمسی، بزرگ شدن در فضای پرهیجان انقلاب اسلامی.

گه گاه با کیف کودکانهای پر از اعلامیه پوششی بودن برای کارهای پدری و گه گاه هم بازی بودن با ادموند و آربی و آرش در محله بیست و پنج شهروپر در تهران. بحران اول شدن و بیست گرفتن در هر آن چه که می شد در دوره دبستان.

راستی، یک بار هم نویسنده دست امام به سال ۶۱...

بعدترک، سال ۶۲، رفتن به مرکز آموزش تیزهوش علامه حلی که قبل از تاسیس سازمان استعدادهای درخشان در سال ۶۶، زیر نظر معاونت آموزش استثنایی، عقب افتاده ها بود...

بزرگ شدن در فضایی سرشار از تکتور و تنوع در علامه حلی تهران و رفاقت... رفاقت با کلی رفیق که هنوز است موی شان را با عالم و آدم عوض نخواهم کرد...

گرفتار شدن در گروهی سه نفره به سرپرستی جوانی مهندس که از جنگ برگشته بود و پروژه موسکیش تمام نشده بود و طراحی و ساختن هواپیمای یک نفره غدير-۲۴ و شاید هم جایزه

گرفتن در ۶۹، در چهارمین جشنواره اختراعات و ابتکارات خوارزمی که البته اول شدن در آن کمترین فایده ای آن پروژه بود...

قبول شدن در رشته مهندسی مکانیک دانش گاه صنعتی شریف. کار کردن در پروژه هواپیمای دو نفره آموزشی غدير-۲۷ و هم زمان گرفتن مدرک خلبانی شخصی (پی.پی.ال) به عنوان جوان ترین خلبان شخصی کشور در آن سالها، به سال ۷۱ تا پیرانم غدير-۲۷ را به عنوان خلبان آزمایشی گروه...

عضو شدن در هیات مدیره موسسه خصوصی هواپویان به سال ۷۱ که قرار بود به



همت مردانسی میان سال تر صنعت هواپی را به میان مردم ببرد...

رد شدن پروژه غدير

-۲۷ در مزایده ای

داخلی و دولتی و

عوض شدن دادن پروژه ای

دولتی به یک شرکت خارجی

به سال ۷۲...

افسرده شدن و

بازگشتن به جین تولد،

دبیرستان علامه حلی و

معلمی و هم زمان راه

انداختن معاونت پژوهشی

دبیرستان و

فعالیت در آن از سال

۷۲ تا ۷۴ که حاصلش چند مقام شد برای

دوستان کوچک تر

رضا امیرفانی

آن روز و برداران امروز در جشنواره های دانش آموزی خوارزمی...

راستی، مدتی هم کار کردن در هیات تحریریه نشریه روایت که مخصوص دانش آموزان و فارغ التحصیلان استعدادهای درخشان بود، از سال ۷۰ تا ۷۳.

و البته شاعر شدن در چندین دوره از دوازده دوره شب های شعر انقلاب اسلامی علامه حلی با آن مخاطب های فراوان و دوست داشتنی.

و خدمت گزار خدمت گزاران بودن در هیات خدمت گزاران اهل بیت از تاسیسش در سال ۷۰ تا همین حالا و به مدد ارباب تا ته کار...

بعدترک هم ساختن و نصب کردن یک تنور خورشیدی در باشگاه با همان برداران علامه حلی به سال ۷۹...

هم زمان نوشتن داستان و مقاله در شماره های میانی تا

پایانی ماهنامه ای نیستان، از ۷۵ تا ۷۶. بعدتر

سفری به ایالات متحده به سال ۷۹. راه انداختن

سایت لوح به سال ۸۱ و سردبیری ش تا سال

۸۴... که در زمان خود پرمخاطب بود و ...

این وسطها عضویت در هیات مدیره شرکت

سوره پیام از سال ۸۱ تا ۸۲ داشتن یک کار

تجاری شخصی از سال ۸۱ تا ۸۳ و شاید هم تا همین

حالا...

ریاست هیات مدیره انجمن قلم ایران از سال ۸۴ تا ۸۶، ساختن سالن و کتاب فروشی انجمن قلم ایران، برگزار کردن جشنواره سلام بر نصرالله هم زمان با

جنگ سی و سه روزه و فرستادن بزرگترین کاروان اهل فرهنگ ایرانی به لبنان به سال ۸۶ و سه نقطه های فراوان که اقل حسن ش شناختن آدمها بود به قیمت هدیه ی

دو سال از عمر...

و از همه شیرین تر، سفر به همه ایستگاه های کشور و بیست و دو کشور دنیا. همت مردانسی و حالا که برخی نویسنده می خوانند، منتشر کردن

۱- رمان ارمیا به سال ۷۴ که جایزه بیست سال داستان نویسی دفاع مقدس سال ۷۹ را گرفت و تقدیر ویژه اولین جشنواره مهر و دومین کتاب سال دفاع مقدس.

۲- مجموعه ای داستان ناصر ارمی به سال ۷۸

۳- رمان من او به سال ۷۸ که سال جزو سه کتاب برگزیده منتقدان مطبوعات شد و البته تقدیر ویژه دومین جشنواره مهر.

۴- داستان بلند ازبه به سال ۸۰

۵- سفرنامه ای داستان سیستان به سال ۸۲

۶- مقاله بلند نشن نشا به سال ۸۳

۷- رمان بیوتن به سال ۸۷ که برنده جایزه ای اول جشنواره حیب غنی پور شد به

سال ۸۸ و البته نامزد نمایشی جایزه جلال ارشاد بود در میان پنج گزینه نهایی که

هیچ کدام جایزه نبردند

۸- گزیده یادداشت های (۸۱ تا ۸۴) به نام سرلوحه ها به سال ۸۷

۹- و مقاله بلند نجات نفت به سال ۸۹

همه ای این زیادها را نوشتن و آن کمی ها نوشتن... چه می ارزد برای کسی که خوب می داند هنوز کاری نکرده است...

